

نامه‌های به مقصد نرسیده

احمد دستاران ممقانی



فهرست

- دَم بریده بریده و باز دَم یکهوایی ۷
سخت ترین مجازاتِ بزرگ ترین اشتباه ۲۵
یک فلک خالی آن طرف مرز آستان خدا ۵۳
یک چیز لاهوتی، مثل چشم های تو ۷۵
یک نفر و این همه جدایی ۹۹

دَم بریده بریده و باز دَم یکهویی

سلام بابا. من را یادتان می آید؟ من امید هستم؛ پسران. می دانم که من را یادتان می آید ولی فکر کردم شاید توی این چند ماه که با شما حرف نزده ام؛ فراموشم کرده باشید. آخر اگر امشب این نامه را برایتان بنویسم، شش ماه شده است که نامه ای برایتان ننوشته ام.

بابا، حالا که با هم حرف می زنیم، یک عالم ابرهای مشکی بالای سر خانه مان جمع شده اند. من چندبار بهشان گفتم که بروند چون خانم معلممان گفته است هر وقت این ابرهای مشکی بیایند و بروند، بعدش سریع باران می بارد. من باران را خیلی دوست دارم، یعنی همه باران را خیلی دوست دارند. به خاطر همین بعضی وقت ها من به ابرهای مشکی می گویم که بیایند بالای خانه مان و بعد که آمدند بهشان می گویم که سریع بروند. این کار را مصطفی یادم داده است. گفت هر وقت خواستم باران بیاید این کار را بکنم، آن وقت حتماً توی آن هفته باران می آید. فقط گفت نباید به هیچ کس بگویم اما من به شما گفتم تا شما هم هر وقت خواستید باران بیاید این کار را بکنید. چون من تا حالا شش مرتبه این کار را کرده ام که چهار بارش باران آمده است و دو هفته آن هم ابرهای مشکی صدایم را نشنیدند.

الان هم دوست دارم ابرهای مشکی صدایم را بشنوند و زودتر بروند تا باران بیاید و شما و مامان و من خوشحال شویم تا حال هر سه تایمان خوب شود. البته من نمی‌دانم حال شما چطور است. شاید اصلاً حال شما شبیه حال مامان و من نباشد. به هر حال امیدوارم حالتان خوب باشد. چون حال من و مامان اصلاً خوب نیست. یعنی بیش‌تر حال مامان اصلاً خوب نیست. راستش من نمی‌دانم چطور باید حال خودم و مامان را توی نامه برایتان بگویم، ولی وقتی آمدید خودتان می‌بینید و می‌فهمید.

حال مامان همیشه بد است. مامان خیلی ناراحت است. شاید به اندازه هزار تا دم بریده بریده و بازدم یک‌هویی ناراحت باشد. آخر مصطفای می‌گوید هر چیزی یک نشانه‌ای دارد. مثلاً می‌گوید نشانه ازدواج خواهرش گریه لاک‌پشت توی حوضشان بود. من فکر کنم نشانه ناراحتی مامان هم دم‌های بریده بریده و بازدم یک‌هویی اوست.

الان من با اسباب‌بازی که امروز آقامصیب براریم آورده بود بازی می‌کنم. یک دایناسور صورتی رنگ لپ‌گنده کوتوله است اما اصلاً قشنگ نیست. آقامصیب گفت که اگر پای سمت راست عقبش را فشار بدهم از دهانش آتش بیرون می‌آید. من چندبار پایش را فشار دادم. هر دفعه محکم‌تر از قبل، جوری که حتا انگشتم درد گرفت ولی هیچی از دهانش بیرون نیامد. بعد آقامصیب گفت: «حتماً الان از خوشگلی مامانت آتش‌هایش تمام شده است.» گفت: «اصلاً ما تا مامانت را داریم دیگر احتیاجی به آتش نداریم.» این‌ها را گفت و بعدش بلند بلند خندید. اما من اصلاً نخندیدم. چون دوست داشتم از دهان دایناسورم آتش بیرون بیاید. فکر کنم مامان هم دوست داشت که از دهان دایناسورم آتش بیرون بیاید. چون او هم اصلاً نخندید.

خلاصه الان من دارم با دایناسور به دردنخورم بازی می‌کنم اما مامان توی اتاق دارد دم‌ش بریده و بریده و بازدمش یک‌هویی می‌شود. شما

می‌دانید دم بریده بریده و بازدم یک‌هویی یعنی چی؟ یعنی همان گریه کردن، این را امروز خانم معلممان گفت. یعنی توی انشایی که مصطفای نوشته بود و داشت می‌خواند، بود. نه. یعنی تو انشایی که بابای مصطفای برایش نوشته بود و مصطفای آن را توی کلاس می‌خواند، بود. بعد آیین‌پور که میز پشتی من می‌نشیند، پرسید: «دم بریده یعنی چی؟» بعد خانم معلممان گفت دم همان نفس کشیدن است و بازدم همان نفس را بیرون فوت کردن. گفت که دم بریده بریده و بازدم یک‌هویی همان گریه کردن است. چون ما وقتی گریه می‌کنیم دممان که همان نفس کشیدنمان است تکه تکه و بازدممان که همان فوت کردنمان است، یک‌هویی می‌شود. بعد احسان خانزاده بی‌مزه از ته کلاس تکه انداخت که برای ما فقط از دماغمان آب می‌آید. همه بچه‌ها هم به حرف بی‌مزه‌اش خندیدند. حتا خانم معلممان هم به حرفش خندید. فقط من و مصطفای به حرفش نخندیدیم. چون واقعاً بی‌مزه بود ولی جدی راست می‌گفت. خود من هم وقتی گریه می‌کنم این جوری نمی‌شوم، اصلاً من فقط مامان را دیده‌ام که وقتی گریه می‌کند دمش بریده بریده و بازدمش یک‌هویی می‌شود. بقیه معمولی گریه می‌کنند. البته بعدش خانم معلممان گفت که فقط برای آن‌هایی که خیلی خیلی خیلی ناراحت هستند این جوری می‌شود. گفت ما هنوز بچه هستیم و بچه‌ها هیچ‌وقت خیلی خیلی خیلی ناراحت نمی‌شوند. می‌خواستیم پیرسم این خوب است یا بد، چون قبلاً هم که مامان دوباره دمش بریده بریده و بازدمش یک‌هویی می‌شد و من از او پرسیدم چرا گریه می‌کنی؟ به من گفته بود تو بچه هستی و نمی‌فهمی. می‌خواستم از خانم معلممان پیرسم این‌که من هیچ‌وقت خیلی خیلی خیلی خیلی ناراحت نمی‌شوم تا بفهمم مامان چرا گریه می‌کند و من هم مثل مامان گریه‌ام بگیرد؛ خوب است یا بد، ولی رویم نشد. بعدش خانم معلممان یک صفر کله‌گنده برای مصطفای گذاشت. می‌دانید بابا؟ این